

سوره «فیل» (۱۰۵)

ارتباط با سوره قبل

وجه ارتباط و اتصال سوره فیل با سوره همزه بسیار ظریف است و باید دقت نظر بیشتری بکار برد. سوره همزه زمینه‌های دل‌بستگی به ثروت و قدرت را که از تمایل به جاودانگی و خلود ریشه گرفته و موجب طرد و تحقیر انسانها و شکستن شخصیت آنها می‌شود یادآوری می‌کند و سوره فیل مصداق معین و شاخص محقق چنین خصلتی را در شکل گسترده و نظام یافته اجتماعی آن نشان می‌دهد. وقتی خودبینی و خودپرستی با جمع مال و شمارش آن مطلوب جامعه‌ای شد، روند چنین رفتاری نهایتاً منجر به بروز و ظهور نظام‌هایی می‌گردد که با استکبار و استعلا، به استعباد و استثمار انسانها می‌پردازد. و اصحاب فیل مصداقی تاریخی از چنین نظام‌هایی بودند.

«ابرهه» که پس از پیروزی بر پادشاه یهودی یمن و تصرف سرزمین او و سرکوب تمامی مخالفین منطقه، به همراه پیل‌های جنگی، قصد حجاز و حاجیان کعبه کرده بود تا با ویران کردن خانه، دل‌های اعراب را متوجه کلیسای باشکوه و عظیم «القلیس» نماید، در واقع فرمانده لشکر و فرمانبر نجاشی پادشاه مسیحی حبشه بود، و او نیز دست‌نشانده و تحت نفوذ امپراطور روم. در چنین ریسمانی از روابط استکباری، بندگان خدا لگدکوب جباران می‌شدند و حتی برای مراسم مذهبی خود آزادی و امنیت نداشتند. به این ترتیب ملاحظه می‌شود چگونه دل‌بستگی به قدرت و ثروت در آحاد یک جامعه و رقابت در تکاثر منجر به پیدایش چنین نظام‌اتی می‌گردد. در سوره همزه زمینه‌های این انحراف و در سوره فیل مصداق محقق آنرا نشان می‌دهد.

برخی کلمات این دو سوره ارتباط ظریفی را میان مضامین آنها نشان می‌دهد که با

مختصری دقت آشکار می‌گردد. از جمله کلمه «حطمه» در سوره همزه است (کلا لینبذن فی الحطمه و ما ادریک ما الحطمه) که معنای آن همان عملی است که پیل‌های جنگی مورد اشاره در سوره فیل انجام می‌دادند. کلمه «حطم» در مورد لگدکوب و پایمال کردن و درهم شکستن بکار می‌رود، به هر چیز کوبیده و خورده شده نیز به همین دلیل حطم می‌گویند. در قرآن کریم این کلمه در هردو معنا (که در واقع دو وجه از یک معنا هستند) بکار رفته است. در مورد لگدکوب و پایمال شدن، سوره نمل سخن مورچه‌ای را خطاب به دیگر مورچگان نقل کرده است که از ترس پایمال شدن زیر لگدهای حضرت سلیمان و لشکریانش، آنها را به رفتن در لانه‌های خود هشدار می‌دهد:

حتى اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لایشعرون.

علاوه بر آیه فوق، سه مرتبه نیز کلمه «حطام» از همین ریشه در قرآن بکار رفته است که تماماً به معنای شاخ و برگ پوسیده و خشک و خورد شده درختان، پس از دوران سبزی و خرمی می‌باشد^۱، که وجه دوم کلمه حطم را نشان می‌دهد.

منظور «ابرهه» از آوردن پیل‌های جنگی در صف مقدم سپاه خود چیزی جز درهم شکستن و خورد کردن صفوف مقابل و لگدکوب کردن نفرات دشمن زیر پای سنگین پیلان نبوده است. اتفاقاً در چشم مورچگان نیز سلیمان و سپاهش همچون پیل بنظر می‌رسیدند که از ترس پایمال شدن زیر لگدهای آنها به لانه‌های خود فرار کردند. تناسب و تشابه نقش پیلان با کلمه حطمه (در سوره همزه)، ارتباط و انسجام ظریف این دو سوره را نشان می‌دهد. در سوره همزه، حطمه به عنوان غذایی درهم شکننده به دنیا پرستانی که به صفت شکننده شخصیت و منزلت انسانی دیگران با عیبجویی و نکوهش و توهین و تحقیر معرفی شده‌اند (ویل لکل همزه لمزه)، بکار رفته است. از آنجائی که نوع عذاب هر فرد یا جامعه‌ای تناسب مستقیم با عملکرد و مکتسبات آن فرد یا جامعه دارد، عذاب حطمه بازتاب مستقیم عمل خودشان محسوب می‌گردد. به این ترتیب کلمه حطمه، هم عذاب دنیا پرستان مورد نظر سوره همزه را نشان می‌دهد و هم تلویحاً عذاب پیلاران سوره فیل را، همانهایی که بجای لگدکوب کردن دیگران و درهم شکستن و منهدم کردن خانه خدا، خود زیر باران گدازه‌های داغ و سنگین آتشفشان له و لگدکوب و همچون برگ پوسیده درخت یا خورده گاه درهم شکسته شدند (فجعلهم کعصف مأكول). جالب اینکه معنای کلمه «عصف» در سوره

۱. ۲۰/۵۷ و ۲۱/۳۹ [...ثم یهیج فتراه مصفرأثم یجعله (یکون) حطاماً...]، ۶۵/۵۶ (لونشاء لجعلناه حطاماً).

فیل همان معنای حطمه در سوره همزه می باشد و کتابهای لغت هر دو کلمه را «خورده کاه، برگ پوسیده درخت یا هر چیز خشک خورد شده» معنا کرده اند، که این تقارن نیز دلیل دیگری بر پیوند و ارتباط دو سوره همزه و فیل می باشد.

علاوه بر نکات فوق، مفاهیم و مضامین مشترکی در دو سوره وجود دارد که ارتباط عذاب را با عملکرد انسانها بطور ظریفی نشان می دهد، در سوره همزه از آتش افروخته خدائی (نارالله الموقده) بیم می دهد و در سوره فیل از آتشفشانی که سپاه ابرهه را فراگرفت. در سوره همزه آتش خدائی را که بر دلها چیره می گردد بصورت در بسته در میان ستونهای کشیده توصیف کرده است (انها علیهم مؤصده، فی عمد ممدده) و آنچه مورخین از کنیسه باشکوه و بی سابقه ای که ابرهه در صنعاء یمن (بنام قُلَیس) ساخته بود وصف می کنند؛ همان «بسته و محفوظ» بودن (مؤصده) و ستونهای سنگی سربه فلک کشیده (عمد ممدده) داشتن می باشد (الله اعلم).

ذکر این نکته نیز در پایان این بخش بی فایده نخواهد بود که در سوره قلم بدنبال مذمت خودپرستی و عیب جوئی و درشتخوئی و بی تباری ثروتمندان دنیاطلب، آنها را به علامتی که خداوند بر «خرطومشان» خواهد زد تهدید کرده است (ان کان ذامال و بنین... سنسمه علی الخرطوم). بنظر می رسد همانطور که میمون معرف تقلید، خوک نشانه حرام خوری، سگ و گرگ سمبل درنده خوئی و... هستند، فیل صفتی نیز درخور کسانی باشد که با جمع آوری ثروت و قدرت می خواهند ضعفا را زیر ستونهای سنگین خود لگدکوب نمایند و هر موضع مخالفت و مقاومتی را به نیروی سنگین خود درهم شکنند. اگر چنین تشبیهی درست باشد، تأیید دیگری محسوب می شود بر ارتباط و انسجام مضامین دو سوره همزه و فیل.

محتوی و محور سوره

نام سوره و اولین آیه آن نشانگر حادثه ای است که عبرت گیری از آن پیام اصلی سوره را تشکیل می دهد. این ماجری بدلیل اهمیت و ارزش فوق العاده ای که برای مردم عرب داشته و تأثیر عمیقی که در زندگی و مناسبات داخلی و خارجی آنها گذاشته، به عنوان «عام الفیل» مبدأ و سرفصل تاریخ عرب قرار گرفته است. بنابر این اصل داستان برای مردم معاصر پیامبر معروف و مشهور بوده، از چگونگی وقوع و جزئیات حادثه بدلیل تخلیه شهر مکه و اطراف آن

(از ترس حمله لشکر ابرهه و مخفی بودن در شکاف کوه و دره‌ها)، بی‌خبر بوده‌اند. و به همین دلیل هم این سوره «کیفیت» فعل پروردگار را نسبت به متجاوزین شرح می‌دهد.

از طرفی به شهادت کلیه مورخین، تولد پیامبر اکرم درست در همین سال اتفاق افتاده است. چنین تقارن و انطباقی که تاریخ جهان عرب، بلکه دنیای آنروز را زیرورو کرده است قاعدتاً نباید تصادفی و بی‌دلیل باشد. با نابود شدن مرموز سپاه ابرهه که با پیل‌های جنگی خود در مسیر مکه تمامی قبائل نیرومند عرب را یکی پس از دیگری مغلوب و منهدم کرده و شجاعان صحرا را از وحشت پیل خودباخته و تسلیم کرده بود، توجه توأم با تعظیم و تکریم اقوام عرب و همسایگان، به کعبه و شهر مکه و قبیله قریش جذب شد و مرکزیت آن بمراتب بیش از گذشته گردید. چنین مقدمه‌ای موجب گردآمدن بیشتر اعراب متخاصم حول محور خانه و تألیف قلوب رمیده آنان گردید و با ظهور و بعثت پیامبر اکرم در چهل سال بعد بتدریج زمینه وحدت را فراهم ساخت.

بنظر می‌رسد مخاطب قراردادن شخص رسول اکرم و اشاره به صفت «رب» (بجای الله) در اولین آیه این سوره (الم ترکیف فعل ربک...) مؤید همین مطلب باشد که اولاً ارتباط این واقعه و تقارن آنرا با تولد پیامبر نشان دهد، ثانیاً دست تدبیر و «ربوبیت» خداوندی را در ایجاد زمینه‌های تربیتی و مقدمه‌سازی برای چنین بعثتی بیان نماید.

اما آنچه در این ماجری بیشتر مورد نظر است، گویا چگونگی وقوع و کیفیت (الم تر کیف فعل...) حادثه است نه اثبات آن، همانطور که گفته شد، این واقعه زبانزد همه اعراب بوده است و معاصرین پیامبر یا خود شاهد آن بوده و یا مستقیماً از پدران خویش داستان را شنیده بودند. اما کسی از «کیفیت» نابودی سپاه ابرهه و جزئیات آن خبر نداشت. گویا مدتی پس از آنکه از مخفیگاه‌های خود خارج شدند تا ببینند کعبه چگونه تخریب شده است، با اجساد متلاشی شده «اصحاب فیل» روبرو گشتند. به این ترتیب کسانی که با اتکاء و افتخار به پیل‌های جنگی و پیروی از آن، موانع توسعه طلبی خویش را در هم شکسته و بندگان خدا را زیر پای سنگین فیل له می‌کردند، خود نیز زیر بار سنگینی از سنگ که محصول همان سنگدلیها بود همچون علف جویده شده له گردیدند.

در این ماجری، سپاهیان ابرهه «اصحاب الفیل» نامیده شده‌اند. مصاحبت با هر چیز نوعی نزدیکی و ملازمت با آنرا نشان می‌دهد که در مواردی بخاطر محفوظ ماندن و تکیه بر قدرت یا موقعیت برتر چیزی انجام می‌شود. مثل اصحاب کهف (پناه آورندگان به غار)، اصحاب الحجر (قوم عاد که با زندگی در منطقه کوهستانی و اتکاء به کاخهای سنگی، خانه‌هایی در دل کوه تراشیده و احساس شکست‌ناپذیری و خلود می‌کردند)، اصحاب الایکه

(قوم شعیب که با تکیه بر طبیعت پر باران و «جنگل» پربرکت، احساس بی‌نیازی می‌کردند)، اصحاب مدین (تکیه‌کنندگان بر تمدن و شهرنشینی و مدنیت)، اصحاب الرّس (تکیه‌کنندگان بر چاه آب - مردم منطقه‌ای کم‌آب در نواحی جنوبی ایران). سپاه ابرهه نیز که «اصحاب الفیل» نامیده شده‌اند، با اتکاء به نیروی پیل‌های جنگی، خود را شکست‌ناپذیر و سیطره و غلبه خویش را جاوید می‌پنداشتند.

طرح و تدبیر و تاکتیک بی‌سابقه‌ای که آنها با قراردادن پیل (بجای اسب) در ابراه‌های جنگی اندیشیده بودند، گرچه مدتی باعث غلبه قهرآمیز آنها شد ولی سرانجام ره بجائی نبردند و نابود گشتند. ابرهه که گویا فرماندار یمن و نایب‌السلطنه حبشه بود، همه این لشکرگشائیها را به دستور پادشاه حبشه، واو نیز که دست‌نشانده امپراطور بود، به فرمان ارباب خود برای گسترش قلمرو کلیسا و توسعه نفوذ استعماری رومیان و ایجاد پایگاههایی در نزدیکی مرزهای ایران (ابر قدرت دیگر آن دوران) انجام می‌داد. و ساختن کنیسه عظیم و باشکوه نیز برای منصرف داشتن دلها از کعبه به صنعا بود تا بدینوسیله حکومت معنوی مکه و مرکزیت تجمع اعراب و مرجعیت قریش نابود گردد و موانع پیشبرد اهداف توسعه‌طلبانه امپراطور روم مرتفع شود. همه این طرح و تدبیرها و نقشه و نیرنگ‌های سیاسی برای نابودی مخالفین، که به اصطلاح قرآنی «کید» نامیده می‌شود، بدلیل آنکه منطبق با حق و نظام حکیمانه عالم نبود، بجائی نرسید و به تعبیر قرآن گم شد (الم يجعل کیدهم فی تضلیل).

اصل «کید» قراردادن دیگری در مشقت است و در اصطلاح به طرحها و تدابیر مخفیانه دقیقی که علیه دشمن برنامه‌ریزی می‌شود اطلاق می‌گردد. در این عمل که معمولاً از موضع قهر و غلبه انجام می‌شود، عامل فکر و نظر نقش اصلی دارد. آنچه انسان در این راستا در زندگی فردی و اجتماعی خود علیه دشمنان انجام می‌دهد، اگر منطبق با حق و نظام حاکم بر هستی باشد، به نتیجه می‌رسد و گرنه بدلیل تضاد و تناقض با آن بلانتیجه می‌ماند و آثارش به خود شخص برمی‌گردد (ام یریدون کیداً و الذین کفروا هم المکیدون)^۱

کید اصحاب الفیل نیز از آنجائی که مبتنی بر ظلم و تجاوز و توسعه‌طلبی جابرانه بود بجائی نرسید و تباه شد.

قرآن در این مورد کلمه «تضلیل» را که (در باب تفعیل و) از مصدر «ضلالت» (گمراهی) است بکار برده است (الم يجعل کیدهم فی تضلیل) و در جای دیگری نیز بجای این کلمه،

«هدایت نکردن» را بکار برده است (و ان الله لایهدی کید الخائنین)^۱ که هر دو به یک معنا می باشد. کسی که هدایت شده باشد به مقصد و هدفی که دارد می رسد، اما شخص گمراه، سرگردان و بلا تکلیف باقی می ماند.

کلمه «تضلیل» در مورد کید اصحاب فیل نیز برای این منظور بکار رفته است تا نشان دهد طرحها و تدابیر آنها علیرغم پیچیدگی و ظرافتی که در آن بکار رفته بود بدلیل عدم انطباق با نظامات حکیمانه هستی بجائی نرسید و تباه گشت. چرا که اصولاً کید کافران در گمراهی بوده (و ما کید الکافرین الا فی ضلال)^۲ و خداوند سست کننده آن است (ذلکم و ان الله موهن کید الکافرین)^۳ هر چند متکی به قدرت نظام فرعونى هم باشد، کیدی در تباهی و زیان مستمر خواهد بود (و ما کید فرعون الا فی تباب)^۴.

چرا که اصولاً طرحها و تدابیر شیطانی سست و ضعیف و غیر قابل اتکاء می باشد (ان کید الشیطان کان ضعیفاً)^۵.

شرح ماجری

در آنچه از قدیم درباره «اصحاب الفیل» نقل شده، عمل هلاکت آنها به پرندگان نسبت داده شده است که گویا با منقارهای خود سنگهای تیزی را حمل می کردند و با نشانه رفتن آن بسوی سپاهیان ابرهه موجب هلاکت آنها گشته اند. درباره نوع و اندازه این پرنده و رنگ و شکل آن اقوال پراکنده و متنوعی از گذشتگان نقل شده که دلالت از خیال پردازی و توهمات ناقلین اولیه می کند. از آنجائی که کسی از نزدیک شاهد حادثه نبوده است، آنچه گفته شده بنظر می رسد تصویری از دور و توهمی ذهنی بوده است که تناسبی با واقعیات طبیعی و قدرت بدنی پرندگان، مگر آنکه آنرا معجزه ای غیر عادی بدانیم، ندارد. اصولاً سنگین ترین سنگی که پرنده ای مثل بلدرچین و چلچله می توانند حمل کنند، در حدی نیست که یک انسان، چه رسد به پیلهای جنگی عظیم الجثه ای را همچون غذای جویده شده خورد و خمیر کند. پرندگان بزرگتر همچون عقاب نیز که قدرت بیشتر و منقار بزرگتری دارند، زندگی منفرد و جدائی داشته بصورت گروهی زندگی و پرواز نمی کنند^۶. گذشته از آن،

۱. ۵۲/۱۲

۲. ۴۵/۴۰

۳. ۱۸/۸

۴. ۳۷/۴۰

۵. ۷۶/۴

۶. بنا بر این نمی تواند «طیراً»، ابابیل باشند. چرا که معنای ابابیل دسته دسته و گروه گروه می باشد.

حمل کردن سنگ آتشی (سجیل) در منقار با ساختمان طبیعی پرندگان که نسبت به حرارت حساس هستند غیر ممکن می باشد. صرف نظر از اینکه در آیات مربوطه سخن از «طیر» است نه «طیور»! آن هم طیر مخصوصی که نکره آمدن آن دلالت بر غیر متعارف بودن آن می کند. اگر بتوانیم از خود قرآن برای شناخت حادثه ای که رخ داده کمک بگیریم و به شیوه تفسیر آیه با آیه، عمل می کنیم مطمئناً به شناخت مطمئن تری خواهیم رسید. خوشبختانه مفردات آیات این سوره همچون طیر، سجیل و ترمی در آیات و سوره های دیگری نیز بکار رفته است که با مراجعه به آنها می توانیم به فهم دقیق تر مطلب نزدیک شویم.

مقدمتاً از کلمه «سَجِيل» شروع می کنیم که علاوه بر این سوره، در سوره های هود و حجر، به عنوان سنگی که بر سر قوم لوط باریدن گرفت، از آن ذکری بمیان آمده است. به آیات ذیل توجه نمائید:

(هود ۸۲) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سَجِيلٍ

منضود. مسومة عند ربك و ماهی من الظالمین ببعید

(حجر ۷۴) فَاخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً

مِن سَجِيلٍ اِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ.

قرآن عذاب قوم لوط را با صیحه (صدای شدید) انفجار آمیزی که بر اثر آن زمین زیرورو شده و بارانی از سنگ «سجیل» بر سر آنها باریدن گرفته، تعریف کرده است. بنا بر این با توجه به این دو آیه می توان فهمید که «سجیل» سنگ آتشی است که از سخت شدن جسمی گداخته و مذاب حاصل شده است. و تنها آتشفشان کوهها است که چنین آثاری را ایجاد می کند. این آتشفشانها که امروز در سطح زمین فراوان دیده می شوند، معمولاً با گازهای قابل اشتعال همراه هستند. اگر هنگام آتشفشانی این گازها متراکم شوند، بر فشار آنها افزوده و منفجر می شوند و در این انفجار جسم مذاب آتشفشانی به شکل قطعاتی به اطراف پرتاب می شوند. این قطعات در هوا سرد و سخت شده و به شکل پاره سنگهایی لب تیز و درشت و ریز و یا توده ای ریزه سنگ بنام خاکستر آتشفشانی در فواصل دورتر فرو می ریزد. کلمه «امطرن» که در آیات فوق بکار رفته قاعدتاً اشاره به همین سنگ باران است.

پاره سنگهای سخت شده آتشفشانی که به نام بمب های آتشفشانی معروف و موسوم گردیده، با ضربه شدیدی که پرتاب می شوند و لبه های تیزی که اغلب دارند هر جسم جامدی را که در مسیر آنها باشد متلاشی و ریزریز می کنند. اصحاب فیل که به مصداق «کعصف مأكول»، مذکور در آخر سوره فیل به شکل علف خورده شده درآمدند خارج از چنین تعبیر نمی باشد.

مضامین و کلمات دیگری که در سوره فیل آمده مؤید آن است که انهدام و قلع و قمع اصحاب فیل بوسیله انفجاری آتشفشانی صورت گرفته است. و اما فعل «أرسل» در آیه: «و ارسل علیهم طیراً...» نیز چندین بار در قرآن در مورد سنگ بکار رفته است در حالیکه موردی بنظر نمی‌رسد که این فعل در مورد پرندگان بکاررفته باشد. ذیلآ به برخی موارد اشاره می‌شود:

قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین، لنرسل علیهم حجارة من طین، مسومة عند ربک
للمسرفین^۱

کذبت قوم لوط بالنذر، انا ارسلنا علیهم حاصباً الا آل لوط نجیناهم بسحر^۲
فکلاً اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً و منهم...^۳

کلیه موارد فوق که درباره عذاب قوم لوط است، فعل «ارسلنا» را همچون سوره فیل با کلمه «علیهم» (یا علیه) که احاطه و تسلط را می‌رساند بیان کرده است. (و ارسل علیهم طیراً ابابیل). به این ترتیب معنای «ارسل»، در اینجا فرستادنی بصورت رهاکردن و پرتاب نمودن می‌باشد که دقیقاً با پرتاب گدازه‌های آتشفشانی انطباق دارد.

در مورد کلمه «ابابیل» نیز نظریات مختلفی داده‌اند، اما اگر به معنای لغوی آن که دسته دسته و پی در پی بودن را (همچون دسته های علف یا هیمه) می‌رساند، توجه داشته باشیم، تناسب و هماهنگی آنرا با دیگر کلمات بکار رفته بهتر درک می‌کنیم. از طرفی می‌دانیم، و در فیلمهای گرفته شده از کوههای آتشفشان دیده ایم، که خروج مواد مذاب از مخروط آتشفشان، هر چند که ثابت و یکنواخت نیست ولی بصورت ضربه ای و دسته ای می‌باشد.

آخرین کلمه ای که باید درباره آن توضیح داده شود، کلمه «رمی» (در آیه: ترمیههم بحجارة من سجیل)^۴ می‌باشد. معنای «رمی» نشانه گیری می‌باشد و از آن ارسال با ضربه و فشار فهمیده می‌شود، فشار و ضربه ای که در منقار و یا سر مرغان، حتی بزرگترین آنها، قابل تصور است حداکثر می‌تواند سوراخی در جسم هدفگیری شده ایجاد کند! در حالیکه پیل های کوه پیکر ابرهه با چیزی هدفگیری شده بودند که آنها را همچون علف جویده شده

۱. ذاریات ۳۳

۲. قمر ۳۱

۳. عنکبوت ۴۰

۴. اینکه فعل «ترمیههم» به صورت مؤنث استعمال شده، از قرینه و به اعتبار کلمه «طیراً» و نکره بودن آن است که مفهوم اسم جمع را دارد و فاعل جمع فعل را مؤنث می‌کند.

ریزیز کرده بود!

«رمی» پرتابی با فشار و نیروی اولیه است، درحالیکه رهاکردن سنگ توسط مرغان تنها نیروی جاذبه را بهمراه دارد که چنین عملی با توجه به حجم و وزن آن بعید بنظر می رسد. اتفاقاً در تنها مورد دیگری که فعل مؤنث «ترمی» (علاوه بر این سوره) در قرآن بکاررفته است، چنین عملی دقیقاً به شراره هائی که از آتش می جهد (جرقه ای که پرتاب می شود) اطلاق شده است که عیناً همان شراره های پرتاب شده با انفجار آتشفشانی می باشد:

مرسلات (۳۱ و ۳۲) لاظلیل و لا یغنی من اللهب، انها ترمی بشرر کالقصر

آیه فوق ابرجهنمی را به گونه ای توصیف می نماید که نه خاصیت سایه دارد (پناهندگی از گرمای تابش) و نه از شراره آتش بی نیاز می کند (مانع آن نمی شود)، آن (آتش) شراره هائی پرتاب می کند همچون قصر!

آخرین آیه این سوره، بازماندگان اصحاب فیل را به شکل علف یا کاه خورده و نشخوار شده نشان می دهد (فجعلهم کعصف مأكول). بنظر می رسد در بکاربردن کلمه «مأكول» عنایتی در توجه دادن اذهان به تشابه عمل جویدن با آنچه برسر اصحاب فیل آمده است وجود داشته باشد. لقمه ای که می خوریم، قبلاً در دهان تحت تأثیر سه نیرو قوار گرفته آماده بلع می گردد: ۱- نیروی مکانیکی و ضربه ای که با حرکت فک صورت می گیرد و بوسیله نیروی سایش دندانها تکمیل می شود. ۲- نیروی شیمیائی (ترشحات بزاقی)، ۳- نیروی حرارتی (گرمای دهان).

بنظر می رسد نیروی کوبنده و انفجاری گدازه های آتشفشانی نیز با ضربه اولیه پرتاب و وجود بخار آب فراوان که معمولاً همراه هر آتشفشان است و حرارت آتشفشانی باعث خرد و خمیرشدن اصحاب فیل شده باشد.

شواهد طبیعی

غیر از شباهت مورد اشتراکی که واقعه اصحاب فیل با قوم لوط از نظر استعمال کلمه سجیل دارد و باعتبار آیات سوره های فیل و هود و حجر فوقاً به آن اشاره نمودیم، به تصریح قرآن واقعه اصحاب فیل در همان محلی روی داده که محل زندگی قوم لوط بوده و انهدام آنها در آنجا صورت گرفته است. آیاتی از سوره های حجر و صافات که ذیلاً به آن اشاره می گردد مؤید این واقعیت می باشد:

و انکم لتمرون علیهم مصبحین، و باللیل افلا تعقلون^۱
 فاخذتهم الصیحة مشرقین فجعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیهم حجارة من سجیل، ان
 فی ذلک لایات للمتوسمین، و انها لبسیل مقیم^۲
 موطن بودن سرزمین مکه برای قوم لوط با انفجار و آتشفشانی که همچون پرده‌ای بر
 فساد و فحشای آنان پوشانده شد، همچنین غذایی که با ریزش سجیل بر پیلیاران واقع شد،
 نشان می‌دهد که منطقه کوهستانی مکه اصولاً آمادگی و استعداد و سابقه چنین تحولاتی را
 از گذشته دور داشته و وضع فعلی آن نیز بخوبی نشانگر چنین سیمائی است. مردم این شهر
 نیز نسبت به آتشفشان و ریزش گدازه‌های آن از آسمان سابقه ذهنی و آشنائی قبلی داشته،
 مستقیماً بچشم خود (در واقعه اصحاب فیل) آنرا دیده و یا غیرمستقیم از طریق پدران (در
 واقعه قوم لوط) نسبت به این مسئله علم پیدا کرده بودند، بطوریکه در تکذیب وحی و کتاب
 اظهار می‌داشتند، خدایا اگر قرار باشد این همان حق از جانب تو باشد پس بر ما از آسمان
 سنگ ببار... اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء...

سرزمین اطراف مکه آنطور که از آسمان مشاهده می‌شود، یکسره از سنگهای آذرین
 سیاه‌رنگی پوشیده شده که از سیل مواد گداخته آتشفشانهای قدیم تشکیل گردیده است.
 شکل انفجاری این آتشفشانها از تراکم گازهای درونی زمین نزدیک به سطح خارجی آن
 ناشی می‌شود. همانطور که ذکر گردید این گازها که از مواد گداخته تولید می‌شود، در
 لابلای قشرهای فوقانی جمع شده و پس از ترکیب و تراکم‌های زیاد، در جستجوی راهی
 برای خروج و آزادشدن، بطور ناگهانی پوسته نازک خارجی را پس می‌زنند و با انفجار و
 خروش شدید (صیحه) رها گشته زمین را زیرورو می‌کنند (فجعلنا عالیها سافلها). آنچه به
 آسمان پرتاب شده (سجیل)، بصورت توده‌ای از ابر متحرک (طیراً) که به تناوب و قطعه‌قطعه
 (ابابیل) پرتاب می‌شود، در فواصل معینی در اطراف مرکز حادثه فرو می‌ریزد (امطرنا) و
 آنچه از گیاه و حیوان و انسان باشد زیر ضربات رگبار ریزه‌سنگهای داغ و سوزان مثل غذای
 جویده شده خورد و خمیر می‌کند. (فجعلهم کعصف مأكول).^۳

۱. صفات ۱۳۷ - و هر آینه شما بر آنها بامداد و شام می‌گذرید، آیا پس تعقل نمی‌کنید؟

۲. حجر ۷۶ - پس آنها را به هنگام تابش خورشید خروشی سهمگین برگرفت. پس آنرا زیرورو کردیم و بارانی از
 سنگ سجیل بر آنها بارانندیم، همانا در این واقعه مسلماً نشانه‌هایی برای اهل تحقیق و بررسی وجود دارد و
 هر آینه آن (دیوار در مسیر) راهی پایدار است.

۳. آنچه در شرح این سوره، در ارتباط با واقعه‌ای که برای اصحاب فیل رخ داد، آمده است، کلاً مأخوذ از نظریات
 دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر یدالله سبحانی می‌باشد که با اتکاء به آگاهیهای عمیق خود از قرآن و تبحر و
 تخصصی که در علم زمین‌شناسی دارند، تحقیقات ارزنده‌ای در این زمینه نموده‌اند. خداوند ایشان را برای
 ملت ایران نگهدارد. اگر نقص و اشتباهی در مطالب ارائه شده باشد ناشی از نقص درک و فهم نویسنده از
 نظریات شفاهی ایشان است.

واقعه‌ای که در ارتباط با قوم لوط و اصحاب فیل رخ داده، گرچه از نظر طبیعی و با علوم امروزی قابل توجیه و تبیین است و تاریخ نیز شواهد و نمونه‌های زیادی از آن در شهرهای پمپی، وزو، هرکولانا و غیره نشان داده است، اما آنچه در اینجا مورد نظر است ارتباط این وقایع با اعمال و مکتسبات اقوام فوق می‌باشد. درست است که چنین وقایعی بطور عادی دائماً در گوشه و کنار عالم اتفاق می‌افتد ولی نمی‌توان انکار کرد که در جهان هستی با نظام پیچیده و حیرت‌آور آن، تمامی اجزاء نسبت به یکدیگر تأثیر متقابل دارند و همچون اجزاء یک ماشین در خدمت یک برنامه و هدف می‌باشند. بطوریکه خراب شدن جزء کوچکی از ماشین ممکن است به توقف کل آن منتهی شود.

بر حسب تعالیم قرآن، اعمال انسان آثاری خارجی دارد که موجب فساد و برهم خوردن تعادل در زمین و آسمان می‌شود. در زمین خاکی ما میلیونها عامل دست به دست هم داده و هماهنگ شده‌اند تا حیات انسان تداوم یابد. در صورت خارج شدن هر یک از عوامل فوق از محور هماهنگی که برای آن مقدر شده، اختلالی در سیستم بوجود می‌آید. این اختلال همان عذاب است که علت و انگیزه اصلی آن «انسان» می‌باشد. بنابر این زمینه هر اختلال و عذابی در طبیعت وجود دارد ولی برانگیختگی (بعثت) آن بستگی به عمل انسان دارد:

(قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً...)^۱

به نظر می‌رسد استکبار و استعلای سپاه ابرهه با برنامه‌های توسعه طلبانه استعماری پادشاه حبشه و امپراطور روم، هماهنگ و مقارن با چنین آمادگی و استعدادی در زمین مکه بوده است. آنچه «ابرهه» با اتکای به پیلهای جنگی خود در لگدکوب کردن حیات انسانها و درهم شکستن خانه و کاشانه بندگان خدا مرتکب شده بود، مقدمه ساز چنین زمینه‌ای شد و چنان عذابی را برانگیخت و از آنجائی که فاعل اصلی هر فعلی که در زمین و آسمان رخ می‌دهد خدا است، چنین عملی را بخود نسبت داده و فرموده: الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل.

بار خدایا ما را از عواقب اعمالی که موجب برانگیختن عذاب در دنیا و آخرت می‌گردد برکنار دار

(ربنا اننا امانا فاغفرلنا ذوبنا و قنا عذاب النار...)

۱. انعام ۶۵ - بگو او قادر است که بر شما عذابی از فراز شما یا زیر پایتان برانگیزد، یا شما را لباس تفرقه بپوشاند...